

و گذشته را هرگز برویش نکشیدند. پس از آن نیز همیشه انجمن ایالتی نامدها بوی نوشتی و کارها از خواستی و چون در اینسال سالارالدوله از سرحد آذربایجان بخاک ایران در آمد و نخست میکوشید کردان آنجا را بهمدستی خود شوراند آقای هدایت که آن زمان والی بود و انجمن ایالتی حاج صمدخان را بجلوگیری او برانگیختند و او در میان دواب لشکر گاه ساخت. لیکن سالارالدوله در آذربایجان نمانده بکردستان رفت. پس از آن آقای هدایت صمدخان را برای رفتن بر سر شاهسونان بر گزید و چنانکه گفتیم از تهران نیز آنرا پذیرفتند و در آغازهای مرداد بود که حاج صمدخان آهنگ سراب کرد. این زمان آقای هدایت رفته و رشته کارهای آذربایجان در دست شاهزاده امان الله میرزا بود و چون او کمان دیگری نمی برد بهمه سر کرد کان قره داغ و سراب و چار او یماق دستور فرستاد بصمد خان پیوندند. از تبریز هم یک سر کرده توپ با بیست تن قزاق و دسته ای سواره قره داغ روانه داشتند. نیز تفنگ و فشنگ و دیگر افزار فراوان فرستادند. همچنان ابراهیم آقای قارصی را با دویست تن مجاهد سواره نزد او فرستادند. از هر راه باستواری کار او کوشیده میشد و بیش از چهار هزار سپاهی بر سر او گرد آمدند.

لیکن در اینمیان پاره رفتارهای او مایه بدگمانی گردید و پاره آکبلیها تبریز رسید که پیوستگی او را با محمد علیمیرزا میرسانید و پس از دوسه روز هم ابراهیم آقا با سواران خود بشهر باز آمد و آگاهی آورد که صمدخان بسر کشی برخاسته است و بنام اینکه محمد علی میرزا آذربایجان را باو سپرده بر آنست که بکارهایی برخیزد. چنین میگویند: در روزهاییکه صمدخان بسراب رسید ناگهان تلگرافی از زن محمد علیمیرزا برای او آوردند که در آن خواهش کرده بود صمد خان دبه های او را در آذربایجان بدست گیرد و نگه دارد. صمد خان آنرا ساده پنداشته کمان دیگری نبرد. لکن در همان روزها سیدی (۵) از تبریز بنزد وی رسیده خود را فرستاده محمد علیمیرزا خواند و نوشته ای از قونسول روس در تبریز بگواهی نشان داد. سپس (*) سپس یکی از نامه های که از محمد علیمیرزا برای این سید به میانجیگری قونسولگری تبریز در پستخانه تبریز شناخته شد که آنرا ایامی باز کرده بیکره برداشتند و بدینسان راز سید از پرده بیرون افتاد و آزادبخواهان او را گرفته نهایی نابود ساختند.

گفت: چون محمدعلیمیرزا بایران باز گشته و کنون از راهماز ندران در بسوی پایتخت دارد چنین خواسته شمام در آذربایجان بدست نشاندگی او بکار برخیزید و تبریز را گرفته بنیاد انجمن و مشروطه را براندازید و از آن تلگراف که بنام ملکه بشمار رسیده این خواسته شده است.

صمد خان که همیشه بدخواه مشروطه بودی و دل از کینه تبریزیان پر داشتی بیدرتک آنرا پذیرفت و برای آنکه دیگر سر کردگان را با خود همدست گرداند نهانی انجمنی ساخت و چگونگی را بمیان نهاد و بکرشته دروغهایی از نیرومندی محمد علی میرزا بزبان آورد. سر کردگان چون همگی از هواداران کهن خود کامگی بودند آنان نیز همداستان شدند و با هم سو گند خوردند و پیمان نهادند که بر سر شاهسون نرفته بجای آن آهنگ تبریز کنند و تا جان دارند در راه پیشرفت کار محمد علی کوشند. اگرچه این انجمن در نهان بود ابراهیم آقا آن را دریافت و پیش از آنکه صمد خان سرکشی را آشکار گرداند و ایشان را دستگیر و نابود سازد شبانه سواران خود را برداشته از سراب گریخت و در راه نیز بقورخانه ای بر خورد که از تبریز برای صمد خان فرستاده شده بود آنها را هم باز گردانید. با اینهمه انجمن باور نمیکرد و از پراکنده شدن داستان جلو گیری میکرد تا از خود صمد خان نامه هایی پیاره کسان در شهر رسید که در آنها محمدعلی میرزا را شاه ایران و خود را فرمانفرمای آذربایجان نامیده بود و سپس نیز آگهی ها رسید که برای اردبیل از سراب حکمران فرستاده. نیز بر سر دبه ها فرستاده و مالیات دوساله را خواستار گردیده.

انجمن نخست در بیست و یکم مرداد (۱۸ شعبان) چگونگی را با رمز بتهران آگاهی داد (*) سپس در بیست و پنجم آشکاره داستان را نوشت و خواستار گردید که عین الدوله زود تر آهنگ آذربایجان کند که شاید سر کردگانی که بر کرد سر صمد خان بودند بهوای او گرایند و از پیرامون او بپراکنند. از آنسوی بهمدستی شاهزاده امان الله میرزا که رئیس لشکرها بود به بسیج به نگهداری شهر برخاست.

(*) در دفتر کویبه انجمن که اکنون در دست است این تلگراف هست اگرچه رمز است و دانسته نیست

در چه باره باشد ولی ما از بیرون میدانیم در این باره است.

تبریز را از صمدخان و چند هزار سپاهیان او ترسی نمی بود . شهری که دوسال پیش آن ایستادگی را در برابر چندین لشکر نموده بود چسان می شد که این زمان یک صمدخان بر آن چیره در آید ؟!

تبریز در این هنگام بسیار نیرومند تر از دوسال پیش میبود . زیرا اگر چه بیشتر جنگیان که در آنسال در تبریز گرد آمده بودند پس از فرونشستن جنگ پراکنده شدند و جز از مجاهدان خود تبریز و دسته هایی از گرجیان و قفقازیان باز نمانده بودند لیکن همین مجاهدان نیروی بزرگی بشمار می رفتند و اینان اگر چه بسیاری بکار خود رفته بودند و تنها گروه اندکی در شهربانی و ژاندارم و کارهای دیگر دولتی مانده و همیشه آماده می ایستادند با اینهمه دیگران نیز در جای دوری نبودند و آنگاه این زمان نیروی دولتی نیز در دست آزادیخواهان بود و دسته هایی که امان الله میرزا پدید می آورد اگر چه هنوز آزموده نبودند و چندان امیدی بچنگجویی آنان نمی رفت باز مایه دلگرمی شمرده می شدند . غیرت و جانفشانی خود شاهزاده به تنهایی مایه پشت گرمی بود .

گذشته از اینها توده انبوه بسیار پیش آمده و از روزیکه داستان بازگشت محمد علی رخ داده بود هر روز آدینه در مسجد بزرگ بانبوهی گرد می آمدند و از جوش و جنبش باز نمی ایستادند . راست است که در تبریز دشمنان آزادی نیز فراوان و اینان نیز در راه خود پا فشار بودند و با همه گذشتی که از مشروطه خواهان دیده بودند از کینه نکاسته هر زمان از راه دیگری بازار و دشمنی برمیخواستند . لیکن اینها در برابر استواری کار آزادیخواهان در خور پروا نمیبود . با آنهمه گزند ها که روسیان در آن سه سال رسانیده بودند و این زمان نیز از هر باره سختگیریها می نمودند تبریز رونق و سامان بسیاری در کار خود میداشت . یکدسته که پا کدلانه بکوشند و با خرد و توانایی پیش روند چه شگفت که به نتیجه های درستی رسند ؟!

ییکمان صمد خان پشتش بجای دیگری گرم بود . و گرنه او تبریز را آزموده و چنان نمی بود که اندازه زور خود و نیروی آن را درست نداند ! انجمن نیز از رهگذر شهر بیم نمیداشت و پروای پیرامونها را میکرد . چنانکه در تلگرافی که در

پنجم شهر یور (سوم رمضان) بعین الدوله فرستاده و بازخواست می کند هر چه زود روانه آذربایجان گردد چنین مینویسد:

« تصور نفرمایند چرا آذربایجانها این اندازه عاجز بوده و مغلوب تهدیدات یک نفر شخص بی نام و نشان میشوند آذربایجانی را همان قدرت سابقه موجود است و ابدأ و اومه در دل ندارند علت اینهمه خرابیها فقط از عدم ایالت است اگر بزودی تشریف بیاورند هر گونه قوا درخور آذربایجان تهیه شده و این موانع حاضره بکلی مرتفع خواهد شد» .

صمد خان همینکه سرکشی را آشکار ساخت بسعد آباد سه فرسخی شهر آمده در آنجا لشکر گاه ساخت و سیمهای تلگراف را پاره کرده از هر سو راه خوار بار را بروی شهر بست و همان نیامدن والی را از تهران دستاویز ساخته بهمگی چنین وانمود که روسیان بهواداری محمد علی پشتیبان او میباشند و ایشان نخواهند گراشت کس دیگری از تهران بوالیکری آذربایجان بیاید و بدینسان همه سردستانگان را از قرداغ و شاهسون و چارایماق و سراب و کردستان بر سر خود گرد آورد .

در همان روزها یکدسته از کسان او از مراغه بدهخوارقان و از آنجا بگوگان آمدند و اینان نیز راه خوار بار را بروی شهر بستند . اینان چون بسیار نزدیک آمده بودند از شهر ابراهیم آقا را با دستهای از مجاهدان و سواران قره داغ بجلو ایشان فرستادند . اینان چون بگوگان رسیدند کسان صمد خان بدهخوارقان باز گشتند و در آنجا آماده جنگ ایستادند . ابراهیم آقا و همراهانش بر سر ایشان رفتند و چون جنگ رخ داد پس از دوسه ساعت کسان صمد خان شکست یافته بگریختند و نایب عباس همکاراری و برادرش محمد دستگیر شدند . از اینسوی نیز نایب حسنخان نامی از سر-دستان کشته گردید .

این جنگ در دوم شهریور رخ داد و چون نخستین پیکار با نیروی صمد خان و نایب عباس دستگیر شده بود با تلگراف بشهر آکهی فرستادند . از نایب عباس باره نام برده ایم . این مرد در دلیری و در جنگ آزمودگی کمتر مانند داشت و خود جوان تناور و بلند بلایی بود اگر نادانی و بیباکیش نبود بجایگاه بس بلندی رسیدی . چنانکه گفته ایم در جنگ های سال ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ در قراملک می زیست و چون آن جنگها به

پایان رسید و سردستانان قراملک خواه و ناخواه کردن بمشروطه نهادند او با آشنایی چندین ساله با سردار از درآشتی در نیامده در قونسولگری روس بستی نشست و چندماه که در آنجا بود بسیار شبها بیرون آمده با چند تن همراه بهکماوار یا قراملک می رفت و در خانه های توانگران در هر یکی چند شب میماند و از ایشان با زور پول میگرفت و همیشه در جستجوی نایب یوسف بود که بخون مادرش بکشد. بدینسان بمردم چیرگی و آزار مینمود و گردنکشانه در درون شهر میزیست و چون مرد بسیار دلیر و بیباک میبود و انگاه عنوان بست نشینی در قونسولگری میداشت آزادیخواهان چشم پوشی از کارهای او مینمودند و در پی دستگیر کردن نبودند. پس از چند ماه شبی که در کنار پل اجی در نشیمنگاه یکی از کارکنان راه شوسه میمان بود در مستی یکی از بستگان روس را با تپانچه کشت و بدینسان از خود روسیان نیز گریزان گردید و از همانجا از بیراهه روانه مراغه شده خود را بنزد صمدخان رسانید. صمد خان او را می شناخت و اینست نگه داری کرد و در آنجا بود تا این هنگام صمدخان از سراب او را خواست و چنانکه گفتیم او تا دهخوارقان آمد و در آنجا با برادرش دستگیر افتاد. چنین گفتند او تنها در برجی برزم پرداخته از دیگران آگاهی نداشت و تنها برادرش محمد با وی بود و بیکبار دیدند دیگران گریخته اند و مجاهدان کرد ایشان را گرفته اند و چون از جنگ سودی نبود تا گزیر شده خود را بدشمن سپردند. باید گفت خونگیر شده بودند و گرنه با آن آزمودگی عباس در جنگ و دلیری و بیباکی او با آن آسانی دستگیر نمیشدند. هر چه هست همینکه در شهر آگاه شدند دستور دادند هر دو را بشهر آورند، سپس مشهدی محمد نامی را از مجاهدان که چایق محمد میگفتند با چند تن روانه نمودند که در راه بهر کجا که بایشان رسیدند هر دو را در همانجا بکشند. گویا این از بهر آن بود که اگر بشهر بیاورند شاید روسیان هوادار در آیند و از کشتن جلو گیرند. مشهدی محمد در تزدیکی ممقان بایشان رسید و هر دو را در آنجا کشت که در ممقان بزیر خاک سپردند. دو برادر هر یکی خواهش میکرده است که نخست او را بکشند و در دم مرگ بسیار دلیرانه رفتار می کرده اند. برای نایب حسنخان در شهر ختم گزارند و ارچشناسی بسیار کردند.

تا اینهنکام محمد خان در سعد آباد نشسته بانوهی سپاهیان خود می کوشید و با آنکه در اینمیان پیایی آگاهیها از تهران از فیروزبهای دولت مشروطه در برابر محمد علی و ارشدالدوله میرسید چون هنوز سالارالدوله در میان بود و آنگاه محمد خان بیش از همه پشت گرمی بروس داشت شکست بروی خود نمی آورد و نزدیک به نیمه شهریور بود که باسمنج را لشکر گاه ساخت. آزادیخواهان نیز آماده شده و سنگرهای پیرامون شهر را دوباره استوار ساخته بودند. از تفنگ ها و فشنگ ها که دولت خریداری کرده و در آن نزدیکها از راه رسیده بود اندازه ای هم بتبریز فرستاده بودند و در این هنگام بسیار بجا افتاد و یکسانی که تفنگ در دست نداشتند از آنها دادند. گذشته از دسته های سپاهیان سدهزار تن از مجاهدان داوطلبانه تفنگ برداشتند و باز دیگر تبریز سر باز خانه گردید.

در این هنگام داستان افسوسناک شگفتی رخ نمود و آن اینکه روز شانزدهم یا هفدهم شهریور قونول روس یادداشت فرستاد بدینسان که چون سپاه روس که در شهر است ایمنی شهر را بگردن دارد اینست مجاهدان نباید در شهر جنگ کنند و اگر بخواهند باید بروند در بیرون جنگ کنند. پیداست که میخواست دست و پای آزادیخواهان را ببندد و راه فیروزی را بروی محمد خان باز دارد. زیرا اگر مجاهدان میخواستند در بیرون شهر جنگ کنند اینان از هر سو که بیرون میرفتند دسته های محمد خان از سوی دیگر بشهر درمی آمد. اگر چه قونول میگفت محمد خان نیز همان پیام را فرستاده ولی که توانستی باور کند که راست است...؟

انجمن چگونگی را بتهران آکهی فرستاد و بقونول نیز چنین پاسخ داد که تبریزیان سر جنگ با محمد خان ندارند تا بیرون بروند و با او بیکار کنند. این محمد خانست که آهنگ شهر را دارد و هر گاه که از سوی او تاختن زوداد مردم ناچارند جلو او را بگیرند.

داستان جنگهای شهر را با محمد خان در گفتار دیگر خواهیم آورد. در اینجا پایان کار رحیمخان و داستان مرند را می نگاریم: گفتیم چون رشیدالملک را روسیان بردند جایگاه رحیمخان را عوض کرده او را در ارک در جای پنهانی نگه داشتند. چون

رحیمخان این بار نیز رو بسوی توده آورده و همه میگفت از کرده بشیمانم و می خواهم پس از این بمشروطه نیکی نمایم و باز سوگند یاد کرده بود در این هنگام آزاد بخوان خواستند او را بیازمایند و چون پسر او بیو کخان در اهر دسته ای بر کرد سرداشت و بیم آن میرفت که او نیز بسمد خان پیوندد انجمن ایالتی برحیمخان پیشنهاد کرد که بنویسد پسرش نزد صمدخان ترفه خود با دسته هایی که می تواند کرد آورد بیاری مشروطه برخیزد و در یک روزی که از سوی شهر با صمدخان جنگ خواهد شد او نیز از آنسوی بر سر صمد خان آید و زبان داد که هر گاه پسرش این کار را بگردن گیرد و انجام دهد انجمن ایالتی از دولت خواستار شود از گناه او گذشته رهایش گرداند و سر پرستی ایل چلبیانلو و دیگر عنوان هایی که در زمان محمد علی میرزا داشت همه را باو یا پسرش واگزارد. رحیم خان بنا درستی پیش آمده پاسخ داد نخست دولت مرا رها گرداند تا من به پسرم بنویسم بر سر صمدخان آید. پیدا بود مرد سیاهدل باز بخود نیامده است و از امیدواری که بنگهداری روسیان دارد ترسی بخود زاد نمیدهد بارها این پیشنهاد و خواهش را ازو نمودند و پاسخ درستی نشنیدند آخرین بار شبانه آقای بلوری که دستیار ایالت بود پیش او رفت و باز بگفتگو پرداخت و چون نتیجه ای بدست نیامد دیگر زنده ماندن او بیهوده بود و بیگمان روسیان او را بسته رها ساختندی چنانکه پسرهای کوچکش را از شهر گریز اندیدند (*) آقای بلوری در برخاستن بحاجی خان پسر علی مسیو که کلانتر نوبروارک در نگهداری او بود چگونه را دستور داد. حاجی خان رحیمخان را بنام آنکه از انجمن تورا خواسته اند از نهانگاه بیرون آورده بدست چند تن سپرد و آنان او را یکی از راهروهای ارک برده با چند تیراز پادر آوردند. بدینسان یکمرد ستمگر نیره دلی سزای خود را یافت و از شگفتی ها بود که اینکار با دست آقای بلوری که آنهمه گزند از رحیمخان دیده بود انجام گرفت.

این پیش آمد گویا در آغاز های مهر ماه بود و تا دیری کسی از آن آگاه نگردید تا کم کم چگونه بیرون افتاد و هر کسی آن را دانست. نوشته ها و

تلگرافهای رحیمخان که آن زمان بدستها افتاده پاره‌ای از میان رفته و پاره‌ای اکنون در پیش ماست .

اما پیش آمد مرند : شجاع نظام پس از آنهمه دو رویه‌ها چون پشتش بروسیان گرم بود همچنان با مشروطه دشمنی می نمود و این زمان چون فرصت یافت با دستور صمد خان شب بیست و یکم شهریور (۱۹ رمضان) به هنگامیکه مردم درخانه های خود نا آگاه نشسته بودند یکبار بهمدستی کسان خویش بخانه های آزادیخواهان ریخته گیر و بند و تاراج آغاز کردند . میرزا آقا خان مکافات (نویسنده روزنامه مکافات در خوی) و برخی دیگر را دستگیر ساختند و کسان دیگری از میرزا مسیح حکیم و میرزا احمد ناصری و حافظ افندی (۶۶) بدر رفته از بیراهه خود را بتبریز رسانیدند . بدینسان جوان نادان بار دیگر مرند را میدان سیاهکاریهای خود ساخت و راه جلفا را بروی تبریز بسته از آمد و شد کاروانیان بجلو گیری پرداخت .

جنگهای صمد خان

صمد خان پس از آنکه از شاهسون و کرد و قره داغی و سرابی و چار دولی نیرو اندوخت و کارهای خود را راست کرد بآرزوی گرفتن شهر بکار برخاست. نخستین جنگ در بیست و چهارم شهریور (۲۲ رمضان) رخ داد، از نیمه شب دسته های اوبسنگرهای ساری داغ وهاچه داغ ناختن آوردند و هنوز دو ساعت پیش از دمیدن بامداد بود که ناگهان جنگ آغاز گردید و از سنگرها غرش نوپ و آواز تفنگ برخاست. شهریان چون آماده نبودند کسان صمد خان که بیشتر سواران جنگ آزموده قره داغ و سراب بودند زور آورده سنگرها را گرفتند و بکتوپ کوهستانی را بدست آورده و دوتن توپچی را دستگیر کردند و بردند. جنگ همچنان پیش میرفت و از شهر دسته هایی بیاوری شتافتند. آنروز را تا غروب زد و خورد سختی میرفت و شهریان سنگرهایی را که از دست داده بودند دو باره باز گرفتند. سیاه صمد خان بارنج را در نیم فرسنگی شهر لشکر گاه ساختند و در آنجا سنگرها پدید آوردند و در همان شب چندان زیان و آزار بمردم آنجا رسانیدند که فردا زن و مرد و بزرگ و کوچک خانه های خود را رها نموده با ناله وزاری بشهر آمدند و تا جنگ برپا بود بیارنج باز نگشتند.

در این جنگ بسیاری از مجاهدان پا در میان نداشتند و بیشتر دسته گارد که شاهزاده امان الله میرزا پدید آورده بود در سنگرها بودند. چگونگی آنکه دسته دموکرات در تبریز نیز پدید آمده و اینان چنانکه در تهران در اینجا نیز بامجاهدان دشمنی مینمودند و نام آوری آنانرا بر نمیتافتند. این تخم را بنیاد گزار دموکرات بهمه جا پاشیده بود. اگرچه در اینجا بیایگاه تهران نرسیده و چنان نبود که آشکاره

با مجاهدان بد رفتاری کنند و به بیشرمی برخیزند. هر چه هست سردی در میانه پدید آمده و چون بیشتر نمایندگان انجمن و سردستانگان آزادی خود را بدسته دموکرات بسته بودند و در این کار هادست ایشان در میان بود بمجاهدان روی سردی نشان میدادند و اینان نیز کنار ایستادند. لیکن چون شکست شب بیست و چهارم و بردن توپ رخ داد سردستانگان دانستند که جنگ و مردانگی کار هر کسی نیست و رو بسوی مجاهدان آوردند. اینان نیز که توانستندی یکبار بر کنار باشند گام پیش نهاده بکوشش برخاستند.

شب بیست و پنجم (بیست و سوم رمضان) دسته هایی از سواره صمدخان بقراملك در آمدند و بار دیگر آنجا را نشیمنگاه گرفتند و مردم آنجا که خواستار چنین روزی بودند بشادی ایشانرا پذیرفتند و بار دیگر تفنگها را بیرون آورده بایشان پیوستند. همان شب آگاهی بشهر رسید و چون کمان میرفت شبانه از راه هکماوار بشهر در آیند دسته دسته مجاهدان رو بآنجا آوردند. من نیک یاد دارم آنشب را در مسجد اره گر با چند تنی شب زنده داری پرداخته بودیم ناگهان دسته های مجاهدان آمدن گرفتند و در کوچه ها انبوه شدند و گروهی از ایشان بمسجد در آمدند. بیشتر آنان جوانان بازاری و بازرگان زادگان بودند که با همه جوانی در جنگها ورزیده گردیده و مردانگی از چهره هاشان هویدا بود. دسته ای نیز از گرجیان و ارمنیان آمدند. آنچه مرا شکفت افتاد اینکه جز تکان پا و آواز دیگری از ایشان بر نمی خاست و با آنکه در اندک زمانی هزار تن بیشتر در آنجا گرد آمدند چنان سنگین و آرام می ایستادند که اگر شب رمضان در میان مردم در بیرون نبودندی از آمد و رفت ایشان کمتر کسی آگاه گردیدی، پس از دبری چون از سوی قراملك جنبشی پدیدار نشد اینان نیز بشهر باز گشتند.

روز بیست و سوم از اینسوی بقراملك تاختن بردند. چه از راه هکماوار و چه از راه شب غازان دسته هایی به پیشرفت پرداختند و جنگ بسیار سختی در گرفت و از آغاز روز تا انجام غرض توپ و آواز تفنگ شنیده میشد ولی کاری از پیش نرفت و جز کشته شدن کسانی از اینسوی و از آنسوی نتیجه بدست نیامد.

داستان این جنگها را نوشته اند و من آنها را بکوتاهی در یاد دارم و اینست بکوتاهی می نگارم. چنانکه گفته ایم در آثرمان در تبریز دو روزنامه یکی تبریز و دیگری شفق چاپ می شد. ولی آنها یادی از این جنگها نکرده اند و این نمونه ایست که چسان کار صمد خان را خوار می کرده اند.

از این پس همچون سال ۱۲۸۷ همیشه از سنگرها زد و خورد میرفت. یک نیم سپاه صمد خان در قراملک و نیم دیگری در بارنج می نشستند و شهریان نیز در برابر ایشان در خیابان و شنب غازان و هکماوار سنگرها پدید آورده بودند. (در یک یادداشت مینویسد هجده سنگر داشتند) روز بیست و هشتم شهریور بار دیگر جنگ برخاست (۶). صمدخان بر آن بود که راهی بدست آورد و خود را بشهر رساند و می دانست همینکه چنان کرد روسیان بدستاوینز آنکه در شهر جنگ نشود جلو گیری از کوشش مجاهدان خواهند کرد. این بود هر زمان که فرصت می یافت ناگهان دسته های خود را بر سر شهر میفرستاد و هر بار جز شکست نتیجه نمی برد. در جنگ امروزی که بسیار سخت تر از جنگهای دیگر بود نیز جز شکست بهره نیافت و دسته ای از کسان او کشته گردید. انجمن ایالتی در تلگراف خود بتهران درسی و یکم شهریور چنین مینویسد:

« دو روز است از طرف اشرار اقدامی بجنگ نشده کویا بواسطه شکستی است که در جنگ چند روز قبل به اشرار رسیده از قرار مذکور تقریباً شصت نفر تا بین و چند نفر سر کرده کشته شده است... »

در این هنگام چون آگاهی از گرفتاری تبریز بهمه جا رسیده و بیایبی از شهرها می رسیدند انجمن ایالتی تلگراف پایین را بهمه شهرها فرستاد.

« صمد خان مراغه که بیک عزم سفیهانه جمعی را دور خود جمع کرده شهر را محاصره کرده قوای دولتی و ملتی با کمال جدیت مشغول مدافعه انشاءالله عنقریب مشارالیه و تابعین اش بجزای خود خواهند رسید هیچان فوق العاده در اهالی در حفظ اساس مشروطیت و موافقت با دولت علیه نمایان و بفضل الهی ابدآ جای نگرانی نیست انجمن ایالتی. »

یکم مهر ماه بار دیگر از شهر بقراملک تاختن بردند و جنگ سختی در میان

رفت ، لیکن کاری نتوانسته عصر باز گشتند . فردای آن که یکم شوال و روز جشن روزه خواران بود یکساعت پیش از دمیدن آفتاب ناکهان از هر سوی شهر جنگ بس سختی آغاز گردید . از ساریداغ و هاچه داغ و مارالان و باغمیشه و سیلاب و سرخاب و شام . غازان و همکا وار از همه اینها غرنب توپ و آوای تفنگ برخاست . صمدخان باردیگر بزور آزمایی برخاسته و این بار میدان جنگ را بس پهناور گرفته و پیروان او از چندین راه پیش تاخته بودند که مگر از یکی از آنها بشهر دست یابند . شاهزاده ضیاءالدوله از شب آهنگ ایشانرا دانسته و بهمه سنگرها دستور فرستاده بود که بیدار باشند و آماده بایستند . این بود از هر سو که کسان صمد خان تاخت آوردند جلو را بسته یافتند . امروز یکی از روزهای پر شور تبریز بود و سختی جنگ روز های پر شور سال ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ را بیاد می انداخت . از سوی قراملک بسنگر های شام غازان تاختن آورده هنوز پیش از دمیدن آفتاب بود به سنگر های شمالی آنجا دست یافتند و اندکی مانده بود که بهمه آبادی دست پیدا کنند . دسته ابراهیم آقا که جنگجویان دلیری از مسلمان و کرجی بودند و نگهداری بخشی از سنگر های آنجا را بگردن داشتند سخت پافشاری نمودند و چند تنی از ایشان زانو بزمین گزارده با هم پیمان نهادند که تا دشمن را پس نشانند از جای خود بر نخیزند و مردانه بجنگ و گلوله ریزی پرداختند . گروهی از مجاهدان قره آغاج نیز یاری ایشان نمودند . بدینسان از پیش از دمیدن آفتاب تاسه بغروب رزم سختی در میانه میرفت تا کسان صمد خان از فیروزی خرد نومید گردیده بقراملک باز گشتند و بیست تن کمابیش از ایشان کشته گردید . از مجاهدان نیز ده تن یا کمتر کشته شدند که یکی از آنان شهناز نام داشت . در حکماوار گذشته از آنکه تاختن صمد خانیان را بر گردانیدند پس از شکست از دنبال آنان تاخته تا دیری همچنان جنگ را بر پا داشتند . در این جنگها نیز حاجی علی عمو بود و از کوشش باز نمی ایستاد . در میدانهای دیگر نیز همه جا فیروزی با آزادی خواهان بود و دسته های صمد خان پس از زور آزماییهای فراوان کاری پیش نبرده هنگام عصر باز گشتند . در این روز ضیاءالدوله و دیگر سرکردگان سنگرها را گردیده سرکشی میکردند . خود ضیاءالدوله نخست بسنگر های ساری داغ رفته و سپس بشنب غازان آمد . مرآت

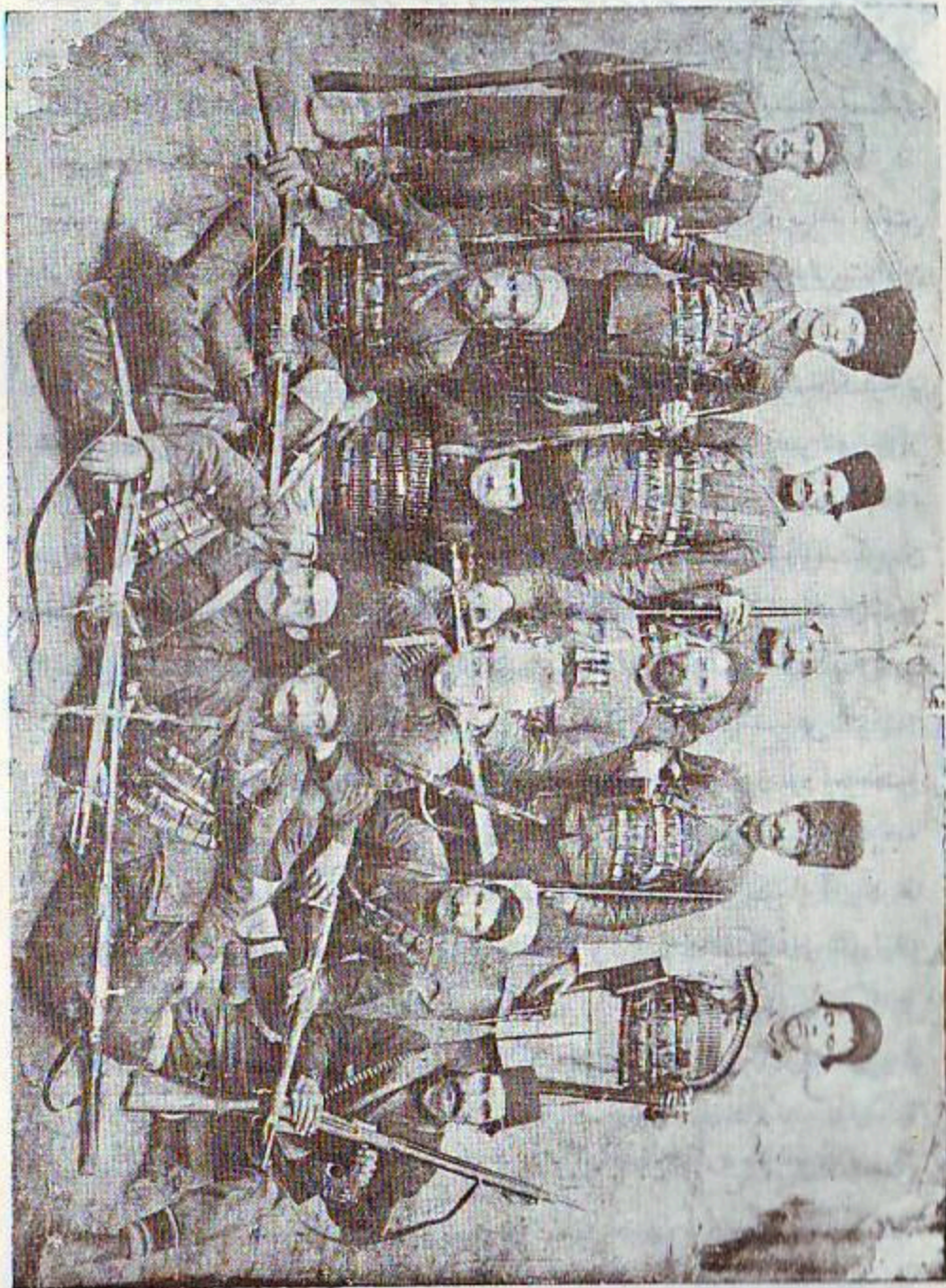
السلطان بهکماوار رفت. آقا میرزا علی واعظ بهکماوار و از آنجا بشنب غازان رفت. موزیک نیز برزمگاهها فرستادند و از هر باره پروای کار مجاهدان را داشتند. انجمن ایالتی در یکی از نامه های خود در باره آنجنگ مینویسد: «متجاوز از صد نفر مقتول و مجروح داده گوشمالی بسزا خوردند» (*).

پس از این رزم دیگر صمدخان دلیری بجنگ نکرد و دو هفته درمیانه آرامش رخ داد. چون راهها بسته بود در شهر خوار بار کم شده و گرانی رویداده بود و برینویان سخت میگذاشت. شهریان خواستند راه باز کنند و بر آن شدند که بقراملك و بارنج تاختن برند و روز پانزدهم مهر (چهاردهم شوال) از بامداد بکار برخاسته از راه هکماوار و شام غازان بر سر قراملك تاختند. امروز نیز جنگ سختی رویداد و تا عصر شهر پراز آواز تفنگ و غرش توپ بود که شنیده میشد. لیکن چون قراملك در کودی نهاده و پیرامون آن بیشتر جویهای بزرگست و سنگرهای آنجا نیز استوار بود و تفنگچیان چه از بومیان و چه از فرستادگان صمدخان ایستادگی بسیار نمودند مجاهدان کاری از پیش نبرده باز گشتند و انبوهی از ایشان از دلیران ارمنی و مسلمان کشته یا زخمی شدند. در کتاب آبی شماره کشتگانرا بیست و پنج تن و زخمیان را سی تن نوشته. ولی من بیشتر از آن دریاد دارم. یکی از روزهای سخت تبریز این روز بود و من هنوز آن را فراموش نکرده ام.

آنچه یاد دارم این آخرین جنگ با کسان صمدخان بود. پس از آن کارها رویه دیگر گرفت. زیرا صمدخان چون از جنگ بهره برنداشت لشکرهای خود را از بارنج به باسمنج پس کشیده در آنجا نشست و بدانسان که شیوه همیشگی او ماندگانش بود باز از در نر می درآمد و از شهر خواستار گردید دو تن از بازرگانان را نزد او

(۵) بیکره صفحه بعد هر همان روز برداشته شده و بکدسته از مجاهدان سنگر شام غازان را با ابراهیم آقا سر کرده شان نشان میدهد. آنکه در میان نشسته ابراهیم آقا است. دیگران بدینسانست: رده یکم از چپ بر است (۱: اسلان کرجی ۲) بکنن کرجی که نامش فراموش شده.

رده دوم از چپ بر است (۱: میرزا حسین اردبیلی ۲) سلطانعلی (۳) قلی (۴) یوسف خان (کنون یابور شهر بانی در ارومست)، (۵) محمد علی خان (آقای مهدوی که اکنون در مالیه تبریز است) رده سوم از چپ بر است (۱: ابراهیم اردبیلی ۲) اسماعیل خوبی (۳) کیبکو کرجی (۴) عباسقلی الان براغوشی (۵) بکنن کرجی که نامش فراموش شده (۶) از کسان ابراهیم آقا نامش فراموش شده است *



۱۰- شرح پیکره در صحنه قبل نگاشته شده است

بفرستند و چون اینان به باسمنج رفتند صمد خان باز گفتگوی دوستی و آشتی بمیان آورده از انجمن ایالتی خواستار زینهار گردید. ولی چون بازرگانان شهر باز کشته پیام صمد خان را رسانیدند انجمن خواهش او را نپذیرفت. مردم نیز در مسجد گرد آمده چگونگی را بگفتگو گزارده همگی یک زبان خواستار کیفر شدند. راستی هم اینست که صمد خان از درون پشیمان نگردیده و در همان هنگام نیز جز بدشمنی و بدخواهی با مشروطه نمی کوشید. او را در نهان با روسیان گفتگوها بود و داستان او نیز همچون داستان محمد علی میرزا و سالارالدوله از این سپس رنگ سیاسی بخود گرفت که اگر انجمن باو زینهار داده از گذشته چشم پوشیدی از آن نتیجه‌ای بدست نیامدی. چنانکه در همان هنگام تا می توانست از آمد و شد کاروانیان شهر جلو گیری مینمود. بیچاره روستاییان که نا دانسته باری می بستند و رو بشهر می آوردند و در باسمنج گرفته گوش های ایشان را بدیوار یا بدرخت میخ کوب میکرد. سیمهای تلگراف را کسیخته نمی گذاشت باز بسته شود. از ریه ها و آبدیها مالیات می طلبید. بهر کجا که راه داشت حکمران می فرستاد. از اینسوی شهر نیز با یک رشته گرفتاری. های سختی روبرو بود که بیش از آن نمی توانست کار جنگ را دنبال کند چنانکه آنها را در گرفتار دیگری برشته نگارش خواهیم کشید.

چنانکه گفتیم این جنگ رانها خود تبریزیان کردند و چنانکه در تلگرافهای انجمن گفته میشود گذشته از کارکنان دولتی مجاهدان تا سه هزار تن بودند که روزانه انجمن در رفت ناهار و شام ایشانرا می پرداخت و اینها جز از آنان بودند که از کیسه خود می خوردند. از بیرون تنها یک دسته قفقازی و گرجی بودند که از سال ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ آمده و بازنگشته بودند و در این هنگام مردانگی و جانبازی دریغ نگفتند. از ارمنیان نیز دسته‌ای بودند که باید از ایشان پترسخان را جدا گانه نام بریم. این مرد دلاور در این زمان در تبریز رییس اداره نمک و دود بود و چون پیش آمد با چند تنی بمجاهدان پیوست و ما بار دیگر نیز بنام این مرد دلاور خواهیم رسید.

گرفتاریهای آذربایجان

تبریز هنگامی که با سپاههای صمدخان می جنگید و بد انسان که گفتیم بنگهداری خود میکوشید با یکرشته گرفتاریهای دیگری نیز در نبرد بود. داستان روسیان و دژ رفتاریهای آنان را بارها گفته ایم. این خود بدترین گرفتاریست که یکدسته سپاه بیگانه در درون يك شهری جای گیرد و همیشه در پی آزار و بهانه جویی باشد و مردم شهر چاره جز شکیبایی نداشته باشند. در جنگهای بیکه با صمد خان می رفت هر زمان بیم این بود که روسیان بیچیدگی آغاز کنند و با ایشان نیز زد و خورد پیش آید. پیام قونسول را در باره آنکه در شهر جنگ نکنند و پاسخی را که آزادیخواهان دادند نکاشتیم. روسیان دنباله آنرا رها نکردند و در یکی از جنگها دسته ای قزاق ناکهان بر زمگاه آمدند ولی چون مجاهدان پروا نکردند ایشان نیز دست باز نکردند. در یکی از جنگها یکی از بستگان روس اندک زخمی برداشت. روسیان آنرا بهانه ساخته میرزا آقا بالاخانرا که سر کرده زاندارم بود با هفت تن گرفته بیباغ شمال بردند و در آنجا بند کردند. یکی از ایرادهای روسیان این بود که مجاهدان رخت یکسان (انیفورم) ندارند و می گفتند این دستاویز بدست بد کرداران میدهد که هر کس تفنگی بردارد و در شهر و در بیرون بدر رفتاری آغاز نمایند. انجمن برای آنکه بهانه بدست ایشان ندهد بر آن شد به مجاهدان نیز رخت یکسان پوشاند و آنانرا بدسته گارد در آورد و چون در تبریز پارچه برای آن رخت باندازه در بایست پیدا نبود در زمان میرزا احمد سهیلی را با پول روانه تفلیس گردانید و او از آنجا پارچه خریده در اندک زمانی باز کردید و خواهیم دید جوان با غیرت سزای این کار را چگونه یافت. در زمان از آن

پارچه برخت دوزی پرداختند. اگر چه تا این کار انجام گیرد جنگ با صمد خان پایان رسید ولی اینان رشته کار را از دست ندادند و بسیاری از مجاهدان داوطلبانه آن رخت را در بر کرده بدسته گارد پیوستند. مردانی که در خانه دستگاه آسایش و خوشی رافراهم داشتند آنراها کرده بنام غیرت هر روز در سر باز خانه همدوش سپاهیان مشق یاد می گرفتند.

در چنین زمانی که بایستی اینهمه کارها را پیش برد تبریز بی اندازه تهیدست بود. در سال ۱۲۸۷ که ستارخان بکوشش برخاست تا چند ماه همه در رفت را بازرگانان و توانگران از کیسه خودمیرداختند. داستان «کمسیون اعانه» را در جای خود نگاشته ایم. رسیدهای چاپی که آن کمسیون در برابر پولهای گرفته شده بدست مردم داده هنوز در بسیاری از خانواده ها بازمانده و خود جای آنستکه خاندانها آنرا نگاهدارند و مایه سرفرازی شمارند. سپس نیز مالیات شهر را خودشان می گرفتند و بکار میبردند و از استانبول و دیگر شهرها نیز دستگیریا میشد. اینست کمتر تهیدستی دیدند و سختی کشیدند. ولی در اینسال که اداره مالیه برپا و بایستی در رفت را آن پیردازدمتعمدالسلطنه نامی که رییس مالیه بود دانسته نیست اینمرد با کجا پیوستگی داشت و دستور از که میگرفت که تامیتوانست کار شکنی و سخت گیری دریغ نمیکفت و چون مالیه سامان درستی نداشت و هنوز مستر شوستر بکار آذربایجان دست نیازیده بود انجمن راهی بجلو گیری از نادرستی معتمدالسلطنه نداشت و او همیشه صندوق اداره را تهی نشان داده از پرداخت پول سر باز میزد و چون انجمن سختگیری کرد خود را بخانه شادروان ثقةالاسلام انداخته در آنجا بست نشست. انجمن ناچار شد از تهران پول خواهدواز آنجا نیز پس از چندین بار تلگراف بیست هزار تومان یکبار و پنجاه هزار تومان یکبار بیشتر نفرستادند. با اینکه از چند ماه باز بشهر بانی و ژاندارم پول پرداخته نشده بود و اینهنگام نیز هر روز بایستی بمجاهدان کم چیز مزد دهند و روزانه یکصد و پنجاه تومان پول نان وانگور و مانند آن میشد که از بهر نهار و شام ایشان میخریدند.

گذشته از این چنانکه گفته ایم از چندماه پیش از تهران عین الدوله را بوالگیری بر کزیده بودند، تبریزیان ناگزیر بودند در کارها از ودستور خواهند و او در تهران نشسته

نه آن میکرد که بآذربایجان آید ورشته کارها را در دست گیرد و نه این که بر کناری نماید و شهر را در کارهای خود آزاد بگذارد. جانشین او شاهزاده امامقلی میرزا از ترس ربه‌های خود که زیر دست صمدخان بود بهیچکاری بر نخاسته بآن میکوشید هر چه زودتر خود را بکنار کشد و سرانجام در تبریز نیز نمانده بیرون رفت.

انجمن ایالتی بارها بعین الدوله و رئیس الوزراء و دارالشوری تلگراف فرستاده خواستار میشد که هر چه زودتر عین الدوله رو بآذربایجان آورد و بارها یادآوری میکرد که صمد خان نبون و والی راعنوان ساخته بهمه جا آواز انداخته که دولت ایران دیگر بآذربایجان نخواهد پرداخت و این کشور بدست او سپرده شده است.

در يك تلگراف چنین مینگارد:

«متجاوز از چهار ماه است که دردهای این مملکت را يك يك بمرض اولیای دولت رسانیده مع التاسف با آنچه استمداد اقدامی که چاره دردها بنماید بظهور نرسیده بلکه يك جلسه هم دایر بحال این خطه بدبخت تشکیل نیافته روزی علاء الدوله بابالت نامزد میشود پس از دو ماه استعفا میدهد روزی ... عین الدوله را با آنچه نوید منصوب می فرمایند تا سه ماه با امروز فردا گذرانده و هنوز هم اعزام نفرموده اند هر گاه تصورات آن هیئت جلیله اینست که تبریزیان در مقابل مهاجمین میتوانند مقاومت نموده مغلوب نشوند فرضی است صحیح جوانان تبریز هرگز زیر بار تمکین امثال صمدخانها و محمدعلی‌ها نرفته و تا دم آخر دست رد بر سینه اشرار خواهند زد ولی اهالی سایر نقاط پایمال شده و عصمت و ناموسشان دستخوش جمعی بیشرافان گردیده و گذشته بر این هر گاه دنباله اینوضع امتداد یافته و شهر در محاصره بماند یقین است مفاسد عظیمتر خواهد شد که اشرار هر روز بر قدرت و جمعیت افزوده خوانین و سوار اطراف طوعا او کرها با خود متفق و تحریک بر شرارت و فشار تبریز و اطراف خواهند نمود...»

با اینهمه تلگرافهای پیاپی عین الدوله همچنان در تهران مینشست و هر روز چشم داشت پیش آمدهای آذربایجان را با او آگاهی دهند و از دستور گیرند. راستی هم اینست که میخواست این غوغاها با دست دیگران فرو نشیند و او تنها برای آسایش و خوشی به آذربایجان آید. از سوی دیگر چون میدانست پشتیبان صمدخان روسیان هستند نمیخواست بناخوشنودی از آنان بآذربایجان آید. شاید هم در نهان پیوستگی با آنان داشت. هر چه هست از همچو عین الدوله ای جز اینگونه رفتار نشایستی. کسی او را دل

بکشور و مردم کشور سوختی تا در چنان هنگامی بکوشش و مردانگی برخاستی؟! از این والیگری اویش از آن نتیجه نشد که چند ماه آذربایجان را در کار خود آواره ساخت و از سوی دیگر سران شاهسون را که با آن سختی گرفتار شده بودند رها گردانید و پس از آن یزاری و کناره جویی نمود و جای خود را بفرمانفرما و اگراشت که چندی نیز او آسایش و زندگانی چندین ملیون مردم را باز بچه دغلکاریهای خود گیرد .

با این سختی ها انجمن ایالتی و سردستانان شکست بخود راه نداده دمی از کار باز نمی ایستادند . نه تنها بکارهای آذربایجان بلکه بکارهای بزرگتر دیگری نیز می پرداختند . چنانکه گفتیم بسیاری از سران قره داغ در پیش صمدخان بودند از جمله سامخان ارشد که این زمان بنامتر از سه سال پیش بود و پیروان ابوهی داشت در باسمنج بنزد او آمده و در بیشتر جنگها پیش گام او بود . از اینسوی برادرش ضرغام (این زمان سالار عشایر خوانده میشد) با دسته اندکی در تبریز همراهی با آزادیخواهان مینمود . پس از آخرین شکست صمدخان در دوم مهر ارشد از نو مید گردیده بمیانجیگری برادرش بسوی آزادیخواهان گرایید و انجمن باوزینهار داده روانه اهر نموده که آنجا را نگهدارد . از آنسوی صمدخان بیوکخان پسر رحیمخان را بر سر افرستاد و دوتن باهم بدشمنی برخاستند . انجمن به یکایک سران آنجا نامه نوشته بدشمنی بیوکخان برانگیخت و چون ضرغام به اهر میرفت مشهدی عباسعلی قندفروش را که از سردستانان آزادی شمرده میشد همراه وی فرستاد که در آنجا ملایان و دیگران را بهمراهی مشروطه برانگیزد . نیز میرزا علیخان یاوراف را با دسته ای از مجاهد با آنجا فرستاد . بدینسان در قره داغ جنگ در گرفت . در مرند که پسر شجاع نظام راه را بسته بود چون یکدسته از سواران ارشد باسر کرده ای نزد وی بودند انجمن عطاء السلطنه نامی را از تبریز فرستاد . حاج موسی خان هجویانی و آن سر کرد، ارشد را نیز برانگیخت و اینان دست بهم داده با شجاع نظام بجنگ برخاستند . از آنسوی آقا میرزا نورالله خان یکانی و جهانگیر میرزا و کسانی با سیصدسوار از خوی یاری اینان آمدند . در آنجا نیز جنگ پیش رفت . رشیدالملک که پس از رها شدن از تبریز بصمدخان پیوسته و این زمان با دسته ای از سوار روانه ساوجبلاغ شده بود انجمن سردار مکرری و دیگران را بجنگ

او برانگیخت. در قره داغ ارشد بیو کخان را شکست داده چند تنی از کسان بنام او را کشت. بیو کخان ناگزیر شد خود ارشد را میانجی ساخته از انجمن زینهار طلبد. در مرند جنگ همچنان برپا بود تا داستان التیماتوم ویس از آن جنگ تبریز باروسیان پیش آمد. اینها نمونه‌ای از گرفتاریهای آذربایجان و کوششهای انجمن ایالتی تبریز است. اگر از روز نخست از تهران امید بریده آزادانه خودشان بچاره کوشیدندی رشته تا این اندازه گسیخته نگردیدی.

با این گرفتاریها انجمن از هیچ کاری از بزرگ و کوچک باز نمی‌ایستاد. چنانکه خواهیم دید چون در این زمان دو سال مجلس شوری نزدیک بیابان بود انجمن شهرهای دیگر رانیز با خود هم‌آواز گردانیده از نایب‌السلطنه و خوددارالشوری افزودن بر زمان آن را خواستار گردید. نیز چون در فارس صولت‌الدوله رییس قشقایی بهمدستی نظام‌السلطنه بانگیزه دشمنی که بابختیاربان داشتند با دولت سرکشی مینمودند، انجمن تلگرافهای پسند آمیز برای او ونظام‌السلطنه فرستاد. یفرمخان وسرداران بختیاری فیروزیهای خود را یکسره باین انجمن مرده می فرستادند وانجمن بهر یکی پاسخهای جداگانه میداد.

داستان کشته شدن ملاحمره را آوردیم. این پیش آمد کشا کشی پدید آورده و تا این زمان برپا بود. کسان آخوند کشنده میر حسینخان را میشماردند. از آنسوی کسان بسیاری او را بیگناه دانسته هواداری مینمودند وعدلیه که چند ماه باین دعوی رسیدگی کرد نتوانست آنرا بجایی برساند وانجمن ناگزیر شده خود او رسیدگی کرد و چون دلیل درستی بر کشندگی میر حسینخان در میان نبود کشا کش را پایان رسانید.

با آنکه زمستان فرا رسیده بود صمد خان همچنان در باسمنج مینشست. ولی از کوششهای انجمن بسیاری از کسانش پراکنده شده و او کار خود را سخت دیده نمیدانست چه چاره اندیشد. روسیان نویدهایی باو میدادند، یکبار نیز قونسول پیشنهاد کرد که با همراهان خود در نعمت آباد(*) بزیر بیرق روس پناهنده شود. صمدخان آن را شکست

(*) آبادی در دوفرسخی تبریز که تابستانگاه قونسولگری روس بود.